

ساختمان پلاسکو و معماری مدرنیته متأخر در ایران



نویسنده: علی میرسپاسی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۴، تیر ۹۶، صفحه ۲۳ تا ۳۰

شرح حال «ساختمان پلاسکو» با زندگی نسل‌هایی از ایرانیان که هم‌عصر آن بوده‌اند، بی‌شبهت نیست. نسلی از طبقه متوسط شهری، با انقلاب، ارزش‌هایی را که با آن بزرگ شده بودند، رها کردند و به آن بی‌توجه ماندند و اینک دهه‌ها بعد و تنها هنگامی که ارزش‌های گذشته‌شان را از دست رفته و نابود شده یافتند به صرافت افتادند که با آن از در آستی درآیند و از آن قدردانی کنند. نسلی که تولدش را نتوانست جشن بگیرد اما در مرگ زندگی و ارزش‌های از دست‌رفته خود سنگ تمام گذاشته و در غم آن تماماً به سوگ نشسته است. ساختمان نگون‌بخت پلاسکو نیز چنین سرنوشتی پیدا کرد. نوعی طنز روزگار است که پلاسکو درست پس از مرگش بود که عزیز و از آن تقدیر شد.

در تهران 1395، پلاسکو به عنوان یک ساختمان ویژگی برجسته‌ای نداشت. صرفاً مجموعه‌ای بود تجاری با طرحی نه چندان زیبا و در محله‌ای بسیار شلوغ و پر سرو صدا که به حال خود رها شده بود. در تهران امروز صدها ساختمان بزرگ‌تر و زیباتر وجود دارد که بیش از پلاسکو مرکز توجه مردم قرار گرفته‌اند. در دهه 90 مرکزهای خرید جدیدی مانند مجتمع‌های تجاری کورورش و پالادیوم و حتی چارسو

در نزدیکی پلاسکو سر بر آوردند که گویا محل زندگی مردم شده‌اند. اما پلاسکو حتی برای نسل‌های قدیمی‌تر هم پدیده‌ای فراموش شده تلقی می‌شد. در سال‌های پایانی عمرش کمتر کسی بود که راهش را به خاطر دیدن پلاسکو کج کرده باشد. ساختمانی که بعد از مرگش نماد مدرنیته شناخته شد کاملاً متروک و رها شده بود. البته در خاطره‌ی نسل گذشته، شاید کمتر کسی به خاطر داشته باشد که اولین آسانسور در ایران در این ساختمان تجربه شده است. با وجود این، ساختمان پلاسکو همانند نسل‌هایی که او را تجربه کرده بودند، وجودی پیچیده و معنایی چندلایه داشت و مانند موزه‌ای فرهنگی مخزنی از چالش‌ها و معماهای تاریخ اخیر زندگی جدید در ایران بود. تاریخی که به ظاهر با انقلاب 1357 متوقف گردید و نزدیک به چهل سال است که «نفس‌های» آخرش را می‌کشد.

همچنین برای ایرانیانی که یکی دو دهه پیش از انقلاب را تجربه کرده‌اند و نزدیک به چهل سال است که خود را نسل سوخته‌ی جمهوری اسلامی می‌دانند، آتش گرفتن و سوختن ساختمان پلاسکو نمادی است برای نشان دادن ظلم و شقاوت هیئت حاکمه. به یک‌باره پلاسکو نماد بی‌عدالتی و بی‌مایگی نظام سیاسی شد و سوختن ساختمان بهانه‌ای شد برای سوگواری از خاطره عزیز وطن و هر آنچه از گذشته عزیز می‌پندارند. حقیقت اما پیچیده‌تر از خاطره‌ای است که ما از آن و در امروزمان ساخته و پرداخته‌ایم. بسیاری از ایرانیان هم‌نسل با ساختمان پلاسکو که امروزه تصور نوستالژیکی از آن ساخته‌اند، در سال‌های 1340، آن را نماد غرب‌زدگی می‌دانستند و از این رو با آن خصومت می‌ورزیدند و یا اصولاً نسبت به آن بی‌توجه و بی‌اعتنا بودند. بسیاری از نویسندگان و شاعران و هنرمندان ایرانی آن دوره چنان از رشد شهرنشینی و فرهنگ جدید و غربی آن سال‌ها متنفر بودند که هر گونه نماد مدرنیته را نفی می‌کردند. شاید به یاد داشته باشیم که مجید محسنی با ساختن فیلم «پرستوها به خانه باز می‌گردند» چگونه خصومت فرهنگی و دشمنی اخلاقی‌اش را نسبت به ارزش‌ها و شیوه زندگی مدرن در ایران و به خصوص شهر تهران به نمایش گذاشته است. نقد اخلاقی و فرهنگی از زندگی شهری و متجدد در ایران به آنجا رسید که سینمای تجاری ایران موجی فراگیر و محبوب از فیلم‌های «ضد شهری» و را به وجود آورد و هر ساله ده‌ها فیلم در این زمینه به نمایش گذاشت. (Pastoral) «روستاگرایانه نویسندگان و هنرمندان و روشنفکرانی که کمتر پای‌شان به روستاهای ایران رسیده بود و اغلب «تهرانی» بودند و چند سالی هم در اروپا و یا آمریکا زندگی و تحصیل کرده بودند، سخت در کار تولیدات فرهنگی و هنری با رنگ و لعاب ستیزه‌جویانه علیه شیوه‌ی زندگی غربی و شهری بودند.

علیرضا میبیدی سردبیر «ماهنامه بنیاد» در مقاله‌ای با عنوان «نوروزها و دیروزها» به ستایش روزهای «خوب» زمان قدیم و ازدست‌رفته و انتقاد از روش زندگی جدید در ایران می‌پردازد. برنامه‌های رادیویی قدیم را با بی‌بی‌سی، «دو پیازه آلو» را با کالباس و سوسیس، شربت خاکشیر را با پپسی کولا، حمام عمومی را با حمام‌های یک نفره جدید، دستمال یزدی را با کیف سامسونت، عرفا را با «صوفی‌فرنگی‌ها»ی از پاریس برگشته، زورخانه را با فوتبال، عشق‌های با «صلوات» دیروز را با «جوانان دیوسیرت و دخترهای فریب خورده امروز» مقایسه می‌کند و هر آنچه که متعلق به امروز است را تجلی فساد فرهنگی می‌داند.

در محیط دانشگاهی نیز شخصیت‌هایی چون احسان نراقی پرچم مبارزه علیه نهادها و ارزش‌های ایران جدید بعد از مشروطه را بلند کرده بودند. کسی که یک پایش در تهران و پای دیگرش در فرانسه و سوئیس بود، معضل جامعه را در تقلید از غرب و آمدن پارلمان و وجود حق رأی و نظام حقوقی جدید در ایران

می‌دانست: «همین که قرار شد روش رای‌گیری محرمانه به سبک غربی به کار بسته شود سنگ اول بنای خدعه نیرنگ و تقلب نیز گذاشته شد. من اصولاً معتقدم که هر جا پای رای گرفتن در میان باشد طبیعی بودن انتخاب از میان می‌رود. من به قول فقها به اجماع اعتقاد دارم.» گفتمان غرب‌زدگی احمد فردید و مریدانش هم که داستانی ست آشنا برای همه که نیازی به پرداختن آن در اینجا نیست.

نکته غریب این است که افرادی مانند مجید محسنی، احسان نراقی، علیرضا میبیدی، احمد فردید، داریوش شایگان و... نه فرزندان روستائیان ایران بودند و نه مهاجران به شهرهای بزرگ و به احتمال زیاد هیچ‌گونه رابطه‌ای با روستائیان و زندگی روستایی نداشتند. حتی آثار این اشخاص نیز برای روستائیان ایران نوشته و تولید نمی‌شد. شواهد زیادی وجود دارد که این متفکرین ضد تجددخواهی و عاشقان سنت و زندگی روستایی کاملاً با آنچه که به عنوان ارزش‌های ایده‌آل‌شان شمرده می‌شد، کاملاً بیگانه بودند. اینها قشر نخبه ایران بودند که در عمل نقش آریستوکرات‌های دوران قدیم را بازی می‌کردند که با دستاوردهای بعد از مشروطه دشمنی داشتند و آنها را نامشروع، غیر ایرانی و مسبب بیچارگی ایرانیان می‌دانستند. این داستان البته پرده دومی هم دارد که بسیار غم‌انگیزتر و تأسف بارتر است. بسیاری از نویسندگان، هنرمندان، روشنفکران و حتی برخی از فعالین سیاسی که در انقلاب شرکت داشته و بعضاً انقلاب اخیر را نوعی بیان تفکر ضد غربی و ضد جهان‌شهرمآبی دوره مشروطه به حساب می‌آوردند، اوضاع که بر علیه آنها رقم خورد و جمهوری اسلامی به قلع و قمع آنها دست زد، بدون داشتن کوچک‌ترین شجاعت فکری انقلاب را بیان ارزش‌های مردم روستایی دانسته و خود را در عرش اعلی قرار دادند. همان روستائیانی را که آنها بیان معنویت ایرانی و شرقی قلمداد کرده بودند، حال، به عنوان افراد عقب‌مانده و آموزش ندیده معرفی می‌شدند. تحلیل امروزه از ساختمان پلاسکو هم در این فضای عجیب و غریب است که معنی پیدا می‌کند. ساختمانی که دیروز بیان از دست رفتن اصالت فرهنگی ایران و ایرانی پنداشته می‌شد، امروز بیان مدرنیته ایرانی، هویت آینه‌گون ایرانیان و نسل سال‌های پیش از انقلاب

_____ حساب _____

می‌آید.

اما، آتش گرفتن ساختمان پلاسکو ورشکستگی فکری و عملی اسلام سیاسی را هم در ایران به نمایش گذاشت. ساختمان پلاسکو به گونه‌ای نمادین بیان نوعی جهان‌شهری ایرانی شد که با خشونت، ظلم و بی‌مدیریتی نظام حاکم بر ایران به نابودی کشانده شد. در این رابطه، ساختمان پلاسکو نمایشگر نوعی جهان‌شهری جدید در ایران است که اقلیت‌های دینی را احترام می‌گذارد، از علم و تکنولوژی و فرهنگ جدید و غرب هراس ندارد و با جهان و ارزش‌های آن در جنگ نبوده و این ارزش‌ها را حتی عزیز هم می‌شمارد. ساختمانی که شاید تقلیدی از آسمان خراش‌های نیویورک بوده است و چندان شباهتی به معماری اصیل ایرانی و یا سنت‌های اسلامی ندارد، اینک به عنوان بخشی از هویت شهر تهران پذیرفته می‌شود. با وجود اینکه حتی نام آن هم ایرانی نیست، تهرانی‌ها آن را پدیده‌ای خودی می‌دانند. حالا مردم با افتخار از صاحبان این ساختمان، برادران القانیان، که ایرانی یهودی بودند (به‌خصوص حبیب‌الله القانیان که رهبر جمعیت یهودیان ایران بود) یاد و ظلم جمهوری اسلامی به آنها را تقبیح می‌کنند.

بزرگداشت ساختمان پلاسکو (هر چند دیر هنگام)، بخشی از نگرش جهان‌شهری جدید ایرانی است که محدود به ساختمان پلاسکو نمی‌شود. بسیاری از پدیده‌های جدید در ایران، سینما، شعر نو، تئاتر، ورزش و عکاسی پدیده‌های جدیدی در ایران‌اند که از یک سو بخش مهمی از تاریخ و تجربه معاصر ایرانیان را

نماینده‌گی می‌کنند و از سوی دیگر آنها را با جهان بزرگ‌تر و فراتر از ایران در ارتباط می‌گذارند. این نهادها و ارزش‌های جدید فضاهای نسبتاً وسیع‌تر و محیط انسانی‌تری را برای ایرانیان فراهم می‌کنند و به همین دلیل است که اقلیت‌های دینی اغلب نقش مهمی در این نهادها ایفا کرده و می‌کنند. جهان‌شهری جدید ایرانی دستاورد مشروطیت ایرانی است که به ما سخاوتمندی فرهنگی و دوری از تنگ‌نظری و بومی‌گرایی را درس داده است. این فضایی است که ایرانیان در شعر نو، و در تأثیر جدید ایران، و در بسیاری دیگر از نهادهای پسامشروطه تجربه کرده و می‌کنند.

اما، اسلام سیاسی، مانند یک جلاد فرهنگی، چه با توسل به خشونت سیاسی و چه با زبان و کلام کین‌توزانه و نفرت‌آفرینش، به نابودی تمام ارزش‌ها و نهادهای جهان‌شهری جدید ایرانی همت نهاده است. هدف اساسی اسلام سیاسی در ایران تغییر هویت ایرانیان و ساختن «شهروند» اسلامی ایده‌آل از آنها بوده است و در این کار هر روز عاجزتر و درمانده‌تر می‌گردد. با ساخته شدن «شهروند» اسلامی، سایر گروه‌ها مانند ایرانیان یهودی، مسیحی، بهایی و یا مسلمان‌های دین‌ناباور، و حتی مسلمان‌های غیردولتی حذف و یا وادار به سکوت و زیستن در حاشیه شده‌اند. و درست در همین فضای به شدت بسته است که بسیاری از شهروندان ایرانی در سوگ آتش گرفتن ساختمان پلاسکو نشسته‌اند و یا به تجلیل از آن و اعتراض به عدم حفاظت از آن می‌پردازند. ساختمانی را که صاحب آن یهودی بود بسیاری از ایرانیان از آن خود و بخشی از هویت‌شان می‌دانند.

جمهوری اسلامی و به خصوص محافظه‌کاران و ولایت‌پرستان، این بار برخلاف دوران انقلاب، بسیار دفاعی با این پدیده برخورد کردند. آنها با معضل جدیدی روبرو شده‌اند. نابودی ساختمان پلاسکو، هم عدم مدیریت و بی‌مایگی عملی آنها را در اداره امور کشور برجسته می‌کند و هم آنها با یک نوع «روایت جدید» از برخی از وقایع انقلاب روبرو می‌شوند. در هر دو مورد حرف مهمی برای گفتن ندارند و آنچه می‌گویند پر از تناقض و نشانه‌ای از افول ایدئولوژیک آنها است. روزنامه‌ها و سایر مطبوعات محافظه‌کار دیگر «شهامت» دفاع اخلاقی و یا ایدئولوژیک از اعدام آقای القایان را ندارند و آنها درمانده‌اند که چگونه خشونت و ظلمی را که نسبت به یهودیان ایران روا داشته‌اند، توجیه کنند. از داد و بیداد کردن درباره غرب‌گرایی، تجدیدستیزی و... دیگر خبری نیست. می‌گویند که القایان در زمان انقلاب صاحب ساختمان پلاسکو نبود و آن را سال‌ها پیش به یکی از رهبران بهایی ایرانی (هژبر یزدانی) فروخته بود. برخی از وب‌سایت‌های محافظه‌کار، پاکروان یکی از روسای ساواک را در خرید و فروش این ساختمان وارد می‌کنند. هیچ‌گونه استدلال عقلانی در توجیه اعدام القایان ندارند و صرفاً آب را آلوده می‌کنند و احتمالاً امیدوارند که با آوردن نام ساواک و فساد دوران پهلوی از زشتی کارشان بکاهند.

یکی دو سازمان مطبوعاتی ولایت‌مداران که هنوز کاملاً به ورشکستگی ایدئولوژی‌شان باور ندارند، تاکتیک دیگری پیش گرفتند. آنها کاملاً بحث درباره ساختمان پلاسکو و آتش گرفتنش را فراموش کرده و تمام گزارش‌ها و تبلیغات خود را در ستایش از شهدای مأموران آتش‌نشانی تنظیم کردند. درست مانند تبلیغات دوران جنگ، تصویرهای جانفشانی‌های مأموران آتش‌نشانی را چاپ کردند و بعضاً آنها را مانند فرشتگان مقدس آسمانی که خداوند برای نجات مردم ایران فرستاده و در راه عشق به دین و ایمان به اسلام جان خودشان را فدا کرده‌اند، به تصویر کشاندند. انگار که جمهوری اسلامی همان ایران دوران پهلوی است و تنها راه نجات آن آمدن فرشتگان آسمانی است. این نوع «هنر و تبلیغات» در دوران جنگ کارکرد داشت چون یک کشور خارجی به ایران حمله کرده بود. در روایت جدید محافظه‌کاران، جوانان

مقدس که ظاهراً برای نجات ایران از آتش ظلم و جور زمانه می‌آیند خود شهید و قربانی می‌شوند و آن هم تحت حکومت ولی فقیه.

معمای مدرنیته متأخر در ایران

مدرنیته در ایران، به‌عنوان یک فرایند جدی و نهادی، با تجربه مشروطیت گره خورده است. ایرانیان این پدیده مهم را چه در خاطره‌شان و چه در اشکال هنری و ادبیات و زندگی سیاسی‌شان زنده نگاه داشته‌اند. برخلاف دیدگاه‌های برخی از روشنفکران، روشنفکران محافظه‌کار و اسلام‌گرایان سیاسی دستاوردهای مشروطیت در ایران بسیار مهم و ماندگار بوده است. اما آنچه که امروز به عنوان مدرنیته پهلوی دوم (مدرنیته اخیر) نامیده می‌شود، نوعی عقب‌نشینی فرهنگی و سیاسی از سنت مشروطیت است. مدرنیته متأخر (عمدتاً سالهای 1340 و 1350)، پدیده‌ای پرتناقض است که داستانی عجیب و غریب دارد. با این حال تجربه‌ای است که بخشی از زندگی معاصرمان را شکل می‌دهد و بسیاری از ایرانیان خاطره‌های بسیار از آن دارند و امروز هم ممکن است کلاً نگرشی مثبت به آن داشته باشند. با وجود این، کمتر نویسنده، هنرمند، روشنفکر و حتی سیاست‌مداری است که مدرنیته متأخر ایران را متعلق به خود دانسته و آن را تحسین کند و یا با آن احساس یگانگی کند. مدرنیته متأخر در میان ابرها و دودهای خاکستری رنگ، تصویری تیره و تار از خود به جا گذاشته است. داستان این مدرنیته هنوز به قلم درنیامده است و نیازمند روایتی است تا سویه‌های آن را بر ما آشکار کند. ساختمان پلاسکو نمونه نمادین خوبی از این معماری مدرنیته متأخر در ایران است. ساختمانی که آتش سوزی و سقوط‌اش این همه سروصدا برپا کرد و بحث‌های دامنه‌داری را در مطبوعات ایران موجب شد، تاریخی مبهم با شناسنامه مفقودشده دارد.

به‌راستی داستان پلاسکو چیست؟ چه کسی آن را بنا کرده است؟ چندین روزنامه و خبرنگار تلاش کرده‌اند که نام معماری را که ساختمان پلاسکو را طراحی کرد و بر ساختن آن نظارت داشت، پیدا کنند اما، هیچ کدام موفق نشده‌اند. دیگران هم که همت کرده و مطبوعات سال‌های 1340 و مجله‌های معماری ایران را بررسی کرده‌اند، موفق به یافتن نام معمار این ساختمان نشده‌اند. گزارش‌هایی که منتشر شده است دال بر این است که «گفته می‌شود که یک آلمانی یا یک فرد یهودی آن ساختمان پلاسکو» را طراحی کرد. نکته جالب توجه این است که در اغلب گزارش‌ها نام مهندس هوشنگ خان‌شقاکی بسیار برجسته است، درحالی‌که او کسی است که طراح آسانسور ساختمان پلاسکو بوده است. او به نوعی نماینده طراح گمنام ساختمان شد. چه شباهت ترازیکی میان سرنوشت مدرنیته پهلوی و گمنامی طراح بزرگ‌ترین ساختمان تهران در سال‌های 1340 وجود دارد. پرسش اساسی این است چرا اکثریتی از مردم ایران که به احتمال زیاد می‌دانند که در ایران سال‌های 1340 و 1350، علیرغم سیاست‌های غیردموکراتیک هیئت حاکمه، زمینه‌های یک زندگی بهتر فراهم شده بود و نقاط مثبت در آن وجود داشت، نه به آن احساس تعلق می‌کنند و نه از آن دفاع می‌کنند؟ چه ایرانیانی که در دو دهه پیش از طرف انقلاب زندگی کرده‌اند و چه جوان‌ترها که نسل بعد از انقلاب هستند، مانند «داورهای» بی مسابقات ورزشی عمل می‌کنند. آنان فقط در نقدشان به خرابکاری، بی‌مدیریتی و ظلم و ستم دوران بعد از انقلاب است که از فضای نسبتاً باز فرهنگی دوره پیش از انقلاب و پیشرفت‌های اقتصادی و احیاناً رفاه طبقه متوسط صحبت می‌کنند. مشروطه‌خواهان و ایرانیانی که در مبارزات ملی شدن صنعت نفت و

استقلال ایران از انگلیس شرکت داشتند، خود را عامل و بخش جدانشدنی از این دو جنبش مهم ملی در ایران می‌دانستند و به این دو جنبش احساس تعلق می‌کردند. این امر اما، درباره مدرنیته متأخر در ایران صدق نمی‌کند و حتی آنها که دستی در ساختن ایران در این دو دهه داشتند کمتر به آن احساس تعلق می‌کنند. نمونه‌هایش گفته‌های نخست‌وزیران و وزرا و بسیاری از مقامات آن عصر است که انگار مانند «عروسک کوکی» بدون احساس و تعلق خاطر نسبت به کارهایی که در آن دو دهه انجام دادند، در کشور مشغول به کار بودند. بسیاری از این شخصیت‌ها، کسانی مانند احسان نراقی، علیرضا میبیدی، داریوش شایگان و... لزوماً از مخالفین سیاسی حکومت پهلوی نبودند و بلکه خود بخشی از هیئت حاکمه ایران در سالهای 1340 و 1350 بودند. با وجود این، آنها از زندگی خود بیزار بوده و دوران «قدیم» و «دیروز» را آرزو داشتند.

نتیجه این شد که مدرنیته متأخر ایران امری بسیار پیچیده و معجونی بی‌فایده و حتی مضر شد. از یک سو در کار پیشرفت به سوی مدرنیته مادی بود و از سوی دیگر انواع و اقسام ارزش‌ها و زبان و کلام ضد مدرن، بومی‌گرایانه و حتی نوعی ادبیات «روستاپرستانه» را در ایران رواج داد. بدین ترتیب، خواسته یا ناخواسته زمینه‌های فکری و فرهنگی‌ای در ایران فراهم شد تا اسلام سیاسی به پیروزی رسد و کلیت سنت مدرنیته از عصر مشروطیت به بعد به چالش کشیده شود.

گمنامی طراح ساختمان پلاسکو بیان نمادین آشفتگی و عدم احساس تعلق ایرانیان نسبت به زندگی واقعاً موجودشان است. اما پیامد چنین زندگی کردنی در دنیای معاصر بسیار خطرناک و عملاً ضددموکراتیک است. بایستی راهی پیدا کرد که هم گذشته و دستاوردهایش را با اندیشه و تفکری جدی عزیز داشت و هم یک نگرش تازه و جهان‌شهری از ایران و ایرانی به دست داد، در عین حالی که باید از پروژه‌های بازسازی ایران قبل از اسلام و اسلام ایرانی پرهیز کرد. باید ایران جدیدی را اندیشه کرد که از دوران بعد از مشروطه تا امروز در تلاشی بسیار پیچیده و با امکانات واقعاً موجود، خود را در جهان امروز ساخته و پرداخته است. کوشش برای پیدا کردن معمار گمنام ساختمان پلاسکو کار مهمی است اما ما ایرانیان باید خود در ساختن ایران نقش داشته باشیم و در آبادانی و آزادی آن فکر و عمل خودمان را به کار ببریم. اگر چنین شود آنگاه همه ایرانیان، علیرغم تفاوت‌های سیاسی و سلیقه‌های فرهنگی‌شان، در حفظ، توسعه و سلامتی ایران و ایرانی و دست‌آوردهایش همت کرده و در تفاهم و تعاون از آتش گرفتن چیزهایی که برای آنان عزیز است جلوگیری خواهند کرد. در چنین بستری است که، به جای تراژدی، امید را در آغوش خواهیم گرفت. مشروط بر اینکه شهروندان معمولی در ساختن جامعه‌ی خود مشارکت کنند و سرنوشت خویش را به دست گیرند، و امید و همبستگی را ارج نهاده و فراموش نکنند. که جامعه خوب چه جامعه‌ای است.